

خزاعی‌ها و نقش آنان در تشیع ایران

رسول جعفریان

شمار زیادی از قبایل عربی به همراه فاتحان و یا بعد از آن در قرن اول و دوم راهی ایران شدند و در شهرها و روستاهای مختلف ساکن شدند. اینان به تدریج رنگ و بوی ایرانی گرفتند اما مدت‌ها طول کشید تا زبان عربی را کنار بگذارند. داستان این مهاجرت‌ها به قدری گسترده و با اهمیت است که می‌بایست در جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

افراد یاد شده انتسابات قبیلہ ای خود را تا قرن سوم و حتی چهارم و اندکی تا قرن پنجم و ششم حفظ کردند. این گروه‌ها به دلیل آن که از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بودند و به علاوه نظام خاندانی و طایفه‌ای داشتند، تا مدت‌ها انسجام خود را حفظ کردند. با این همه بسته به شرایط هر شهر، گاه زبان عربی را تا چند قرن حفظ کردند و گاه تحت تأثیر شرایط محلی به تدریج زبان آنان به زبان تازه برآمده فارسی در پی تغییر کرد، زبانی که محصول تأثیر و تأثر میان زبان عربی و زبان پهلوی و سایر زبان‌ها و گویش‌های محلی بود. در حوالی قرن چهارم و پنجم شمار کسانی که در نامشان انتساب به قبایل عربی مشهود باشد چندان زیاد نبود. دلیلش آن بود که هرچه زمان جلوتر می‌آمد به تدریج نسب و انتساب تغییر کرده و افراد برجسته در شهرهای ایران، به جای آن که به قبایل منسوب شوند معمولاً به اسامی شهرها و روستاها منسوب می‌شدند. پیش از آن نسبت شهری برای عربها چندان شناخته شده و آشنا نبود اما و به تدریج بعد از اسلام، انتساب به شهرها در نواحی عربی هم کم‌کم بیش رواج یافت.

برای نمونه زمانی که به نام افرادی که در کتاب السیاق (تألیف در قرن پنجم) آمده مراجعه می‌کنیم شمار منسوبین به قبایل عربی را اندک می‌یابیم. معنای این امر این نیست که افرادی که در آنجا هستند و به خصوص منسوب به خاندان‌های کهن عرب هستند اندک اند، بلکه این به دلیل تغییری است که در نوع انتساب پیش آمده است. طبعاً بنای بر آن نیست که بگوییم عالمان این دوره همه عرب بوده‌اند؛ کاری که مؤلف کتاب «عروب العلماء» با گرایش ملی‌گرای عربی انجام داده است. روشن است که بسیاری عجم‌اند و بسا عجم‌های موالی که انتساب عربی هم دارند، اما به هر روی، قاعده این است که انتسابات قبیلہ ای تقریباً تا قرن سوم و احياناً چهارم باقی مانده و به تدریج رو به زوال رفته مگر برای خاندان‌های بسیار مشهور که عنوان تمیمی یا خزاعی یا غیره برای آنان شاخص بوده و حتی تا به امروز هم آن انتسابات نام فامیل برخی از خانواده‌ها است. البته برای سادات علوی، انتسابات خاندانی به دلیل اهمیت آنان از هر جهت، همچنان برقرار بوده است.

نظام خاندانی ایرانی - عربی

هر قبیلۀ عربی که به محیط تازه منتقل می‌شد، آداب و عادات و به خصوص گرایش‌های مذهبی خود را به همراه می‌آورد. قبایل تا زمانی که در عراق و حجاز یا یمن بودند گرایش‌های خاصی داشتند. برای نمونه طایفه عبدالقیس، ربهه، بجیلہ و برخی دیگر گرایش غالب شان تشیع بود. گرچه شاخه‌ها و تیره‌های سنی هم داشتند. یا برای نمونه، طایفه ای از اشعری‌ها که به قم مهاجرت کردند، از همان زمان اقامت در عراق شیعه بودند. تشیع چنان بر این تیره غلبه داشت و تا قرن‌ها بعد ادامه یافت که وقتی یکی از آنان در ری سنی شد، منابع سنی اوائل قرن سوم او را مؤمن آل فرعون خواندند[۱].

در واقع باید گفت یکی از قالب‌های اصلی که شیعه را حفظ کرده همین حرکت خاندانی است که تشیع را از دشواری‌های بزرگی که در دوران اموی و عباسی بر سر راهش بوده نجات داده و به قرون بعدی رسانده است.

واقعیت آن است که تشیع به عنوان یک گرایش مذهبی نیرومند در میان قبایل عراقی در جمع‌های خاندانی، به راحتی مسیرش را در تاریخ حفظ کرده است. منهای سادات که اصل و اساس این حرکت هستند، خاندان‌های فراوانی داریم که در طول چند قرن اسامی آنها را سلسله وار می‌شناسیم. برای نمونه می‌توان به خاندان میثم تمار اشاره کرد که بیشتر در عراق ماندند.[۲]

خاندان تمیمی سبزواری که شرحی از چهره‌های برجسته آنان را طی دو سه قرن در مقدمه کتاب دعای یکی از چهره‌های این خاندان با نام ذخیره الاخره (قم، انصاریان، ۱۳۷۵) آورده‌ایم.

شمار زیادی از خاندان بجیلہ علائق شیعی دارند. اما در قرن پنجم و ششم خاندان خزاعی و عجلی و حمدانی از خاندان‌های عرب اما ایرانی شده نیرومند در حفظ و حراست از مذهب تشیع در خطی میان نیشابور تا ری و قزوین بودند. در الفهرست منتجب الدین نام چهار نفر از خاندان عجلی - که در اصل شاخه‌ای از قبیلہ شیعی عبدالقیس هستند - به عنوان علمای شیعه آمده است. در کتاب نقض هم از یکی از رجال بنی‌عجل که در قزوین و جزو امیران و ثروتمندان این شهر بوده یاد شده است. مرحوم ارموی در تعلیقات الفهرست به تفصیل در باره خاندان بنی‌عجل در قزوین سخن گفته است (الفهرست، ش ۱۵، ۳۲، ۳۴۰، ۳۶۶، و برای توضیحات ارموی بنگرید: صص ۱۷۶ - ۱۸۵). (خاندان ابودلف عجلی هم که حاکمان کرج ابودلف بودند، علائق شیعی داشتند و شرح حال برخی از وابستگان به آنان در الفهرست و نقض و معالم العلماء آمده است.

درباره خاندان حمدانی‌ها هم مرحوم ارموی توضیحاتی را در کتاب الفهرست داده است. در آن کتاب شرح حال‌های شماره ۲۹، ۷۳، ۹۰، ۳۵۹ مربوط به حمدانی‌هاست و در صفحات ۱۸۶ - ۱۸۷ توضیحات مختصری از ارموی آمده است. خاندان دوریستی هم در طرشت تهران، یکی از خاندان‌های در اصل عرب بود که خود را از نسل حذیفه بن یمان معرفی می‌کرد.[۳]

عالمانی هم از نسل مالک اشتر در قرن ششم در حوالی ری بودند که از آن جمله صارم الدین اسکندر خرقانی بود.[۴]

به طور کلی باید گفت، محیط ایران به خصوص ری و خراسان قرن پنجم و ششم همچنان یک محیط خاندانی برای چهره‌های شاخص

و ممتاز جامعه است. نگاهی به تاریخ بیهق می‌تواند نشان دهد که این تاریخ محلی چه بهایی برای خاندان‌های موجود در نواحی بیهق قائل است.

اما آنچه جلب توجه می‌کند ریشه‌های اصلی این خاندان‌هاست که اگر عرب هستند و مخصوصاً از چهره‌های برگزیده صحابه، روی آنها دقت می‌شود. در تاریخ بیهق از خاندان مهلبیان از نسل ابوصفره مهلبی، خاندان ایرانی فولادوند (ص ۹۳) خاندان حسان از نسل حسان بن ثابت شاعر پیامبر (ص ۹۴)، خاندان حاکمیان و فندقیان از نسل خزیمه ذوالشهادتین که خود مؤلف تاریخ بیهق از آنهاست (ص ۱۰۱)، حاتمیان از نسل ابوجعفر محمد بن حاتم ... از نسل اسامه بن زید هستند (ص ۱۲۲). اما نسل بدیلیان (ص ۱۲۵) که آنان هم در بیهق بودند، همین طایفه ای هستند که بحث ما در باره آنان است و از نسل بدیل بن ورقاء بن نوفل هستند.

قبیله خزاعه

خزاعه از قبایل عرب جنوبی و به روایت مشهور شاخه‌ای از اُزد است که پس از خرابی سد مأرب و خروج شمار زیادی از اعراب جنوب به سمت شمال، این جماعت نیز مهاجرت کردند. جماعتی از این مهاجرین، برخلاف دیگران، پس از آن که از آنان جدا شدند، در مکه اقامت گزیدند. کلبی، «خزاع» را به معنای «تخلف» گرفته و نامیده شدن آنان را هم به خزاعه با این تفسیر توجیه کرده است. (بنگرید به ماده «خزاع» در لسان العرب).

پیش از تسلط قریش در مکه، قبیله خزاعه بر این دیار حکومت می‌کرد و بر اساس آنچه مشهور است، قصبی بن کلاب با کنار زدن خزاعه قریش را بر مکه حاکم کرد. با این حال در وقت ظهور اسلام، همچنان خزاعه از قبایل مهم عرب در مکه بوده و نام وی در تحولات صدر اسلام بسیار فراوان آمده است.

درباره این قبیله یک تک نگاری با نام قبیله خزاعه فی الجاهلیة و الاسلام از عبدالقادر فیاض حرفوش (دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۷) نوشته شده که بیشتر تاریخ قرن اول این قبیله و شماری از شخصیت‌های شاعر و ادیب آن را مورد توجه قرار داده است. در این کتاب همچنین در باره طوایف داخلی قبیله خزاعه به تفصیل بحث شده و از کسانی از خزاعیان که از اصحاب رسول خدا (ص) بودند یاد شده است. اما مع الاسف به مهاجرت این طایفه به نقاط دیگر اسلام به خصوص ایران توجهی نشده است.

درباره آمدن خزاعیان به ایران، تاریخ معینی نمی‌شناسیم اما می‌دانیم که شمار زیادی از آنان در اواخر قرن اول در خراسان بوده و در جریان قیام عباسیان - همان طور که خواهد آمد - نقش فعال داشته‌اند. آنچه اکنون به اجمال باید بگوییم این است که در زمان مورد بحث ما یعنی قرن پنجم و ششم به جز خاندان‌های متعلق به سادات، چند خاندان عرب شیعه در این زمان در خراسان ری هستند که یکی همین خزاعی و دیگری عجمی است که جماعتی از علما و فضلاء شیعه وابسته به این دو خاندان هستند. شاید مهم ترین سند ما برای حضور اینان در این دیار کتاب الفهرست منتجب الدین و برخی از آثار رجالی اسناد روایات و تواریخ محلی است.

پیمان خزاعه با بنی‌عبدالمطلب

خزاعه در زمان عبدالمطلب، پیمانی با او امضا کردند که سبب هماهنگی آنان با بنی‌هاشم در ادوار بعدی شد. بلافاصله باید این پرسش را مطرح کرد که آیا ممکن است از همان زمان، نوعی رقابت میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه وجود داشته و خزاعه در این بین به دلیل رقابت پیشین خود با قریش، جانبدار بنی‌هاشم شده و به لحاظ سیاسی بنی‌هاشم و خزاعه از قریش جدا شده باشند؟ به هر روی در نقل‌های تاریخی آمده است که خزاعه به دنبال متحدی در میان خاندان‌های قریش می‌گشتند، و در این میان، کسی را بهتر از عبدالمطلب نیافتند. در آن وقت ورقاء - پدر بدیل بن ورقاء - این درخواست را از عبدالمطلب کرد. آنان به دارالندوه رفتند، عهده نوشتند و آن را در کعبه آویختند. اخباری‌های عرب متن این حلف را هم نقل کرده‌اند. [۵] عبدالمطلب به همین مناسبت شعری سرود و به فرزندانش توصیه کرد این حلف را پاس بدارند. وصی او فرزندش زبیر بود و او به ابوطالب وصیت کرد و او هم به عباس. [۶] اگر از غزه بنی‌المصطلق (سال پنجم) که یکی از تیره‌های خزاعه با رهبری حارث بن ابی ضرار خزاعی که در آن علیه رسول الله (ص) شرکت کرد بگذریم، از حدیبیه به این سو و شاید از زمین‌های قبلی، خزاعه به همپیمانی با حضرت محمد (ص) و به عبارتی بنی‌عبدالمطلب پای بند ماندند. به همین دلیل بود که در صلحنامه حدیبیه چنین مقرر شد: هر قبیله ای که بخواهد می‌تواند با محمد (ص) و در حلف او باشد و هر قبیله ای که خواست می‌تواند با سایر قریش که آن زمان معاندینی مانند بنی‌امیه و بنی‌مخزوم بودند، متحد شود. خزاعه قاعدتاً بر اساس همان پیمان گذشته با عبدالمطلب، با محمد (ص) پیمان بست و دشمنان آنان که بنی‌بکر بودند، با قریش همپیمان شدند.

البته باید ماجرای بنی‌المصطلق را که در سال پنجم جنگی با مسلمانان کردند یک استثناء بدانیم. با این حال جالب است بدانیم که رسول خدا (ص) پس از خاتمه غزه بنی‌المصطلق با جویریة دختر حارث بن ابی ضرار ازدواج کرد که این هم باید در استواری روابط بعدی مؤثر بوده باشد. زیرا بلافاصله پس از این ازدواج، مسلمانان دیگر اسرای خود را هم آزاد کردند. در این وقت بود که خزاعه، مسلمان و کافرشان متمایل به رسول خدا (ص) و علیه قریش بودند؛ و کانت خزاعة مسلماً و مشرکها یمیلون الی النبی (ص) علی قریش. [۷]

سروری خزاعه را در این وقت بدیل بن ورقاء داشت که پس از نقض عهد حدیبیه، از سوی قریش به مدینه رفت و از این که بنی‌بکر با کمک قریش بر سر خزاعه ریخته آنان را کشتند، گلایه کرد. در شعری که عمرو بن سالم خزاعی نزد حضرت سرود، گفت: قریش با شما خلف وعده کردند و در حالی که ما در رکوع و سجود بودیم ما را کشتند. [۸] ان قریشا اخلفوک الموعدا / و نقضوا میثاقک المؤکدا / هم بیتونا بالوتیر هجدا / و قتلونا رکعا و سجدا.

بیت اخیر و نکات دیگر موجود در ابیاتی از این شعر که در آنها کلمه «رسول الله» آمده است، نشان می‌دهد که این زمان، دست کم تعدادی از خزاعیان مسلمان بودند.

نبرد صورت گرفته میان بنی‌بکر و خزاعه بود که در حدیبیه اولی در عهد قریش و دومی در عهد با رسول خدا(ص) وارد شد. در نبردی که میان دو طرف درگرفت، شماری از قریش مانند صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل از بنی‌بکر دفاع کردند و به دنبال آن نقض عهد حدیبیه پیش آمد و به فتح مکه منجر شد.

بدیل بن ورقاء که رهبری خزاعه را داشت این زمان بیش از ۹۰ سال سن داشت. بدیل چندان موقعیت بالایی داشت که رسول خدا(ص) به وی نامه نوشت و از او دعوت کرد تا اسلام را بپذیرد. این نامه در این خاندان بود و وی به فرزندانش توصیه کرد: یا بنی! هذا کتاب رسول الله(ص) فاستوصوا به فلن تزالوا بخیر مادام فیکم.[۹] در این که وی پیش از فتح مکه ایمان آورده است یا بعد از آن اختلاف است.

پس از رحلت پیامبر(ص) خزاعیان به مانند دیگر قبایل در فتوحات شرکت کردند و بنا به آنچه در منابع کهن آمده است، عبدالله بن بدیل بن ورقاء فرمانده نیروهای فاتح شهرهای همدان و اصفهان در سال ۲۳ بوده است.[۱۰] آنچه هست در میان علمای اصفهان نام شماری از خزاعیان به چشم می‌خورد که فهرست آنان را می‌توان در کتاب ذکر اخبار اصفهان ابونعیم اصفهانی یافت. این نشان از آن دارد که جماعتی از خزاعه در این شهر ماندگار شده‌اند.

خزاعه و همراهی با امام علی(ع) در صفین
خزاعه از رقبای قریش و با بنی‌هاشم متحد بودند. در جریان شورش بر عثمان، جمعیتی قریب ۶۰۰ نفر از مصر به عنوان اعتراض به سوی مدینه حرکت کرد که چهار پرچم داشتند و هر پرچم دست کسی بود اما فرماندهی آنان را عمرو بن بدیل بن ورقاء و شخصی با نام عبدالرحمن بن عدیس تجیبی داشتند.[۱۱]

پس از بیعت با امام علی(ع) خزاعیان در کنار ایشان ماندند و در جنگ جمل و صفین با طایفه خود از آن حضرت دفاع کردند. این اقدام آنان، نشانگر دشمنی آنان با قریش و همراهیشان با بنی‌هاشم است. این خود به خود زمینه تشیع را در این خاندان فراهم کرده است. حضور آنان در کنار امام علی(ع) در تاریخ چندان واضح است که کحاله می‌نویسد: و حاربت خزاعه مع علی بن ابی طالب سنة ۳۷. [۱۲]

اما شماری از رهبران خزاعه از صحابه رسول(ص) که در جمل و صفین بودند، عبارتند از:
عمرو بن حمق خزاعی: عمرو در جنگ جمل فرمانده پیاده نظام «خیل خزاعه» و افناء یمن بود.[۱۳] حماسه‌های وی در صفین در منابع آمده است.[۱۴] عمرو بن حمق فرمانده خزاعیانی هم بود که در صفین بودند.[۱۵] این نشان می‌دهد که جماعتی از آنان در صفین بوده‌اند. عبارت نقل شده در مورد دیگر در صفین این است: و معه من خزاعه عدد حسن.[۱۶] محمد بن حبیب می‌گوید که عمرو شیعه بود و معاویه او را کشت و سرش را جدا کرد و در بازار گرداند.[۱۷] این اولین سری بود که در دوره اسلام، بر سر نیزه رفت (کان رأسه اول رأس نصب فی الاسلام). ابن حزم می‌گوید: او مردم را بر ضد عثمان تحریک کرد «و کان من شیعة علی».[۱۸]
سلیمان بن صرد بن جون خزاعی: وی فرمانده پیاده نظام سمت چپ میدان نبرد در صفین بوده است (وقعة صفین، ص ۲۰۵)
عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی (فاتح اصفهان و همدان در سال ۲۳)[۱۹] که در جمل [۲۰] و صفین حضور داشت. عبدالله بن بدیل بعد از جمله به عایشه گفت: آیا سخن پیامبر(ص) را به خاطر نداری که فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [۲۱] از وی جملاتی از وی نقل شده که در وقعه صفین ص ۱۰۱ و موارد دیگر آمده است. وی فرمانده پیاده نظام در صفین بوده است (ص ۲۰۵، و بنگرید: ۲۰۸). شعبی روایت جالبی از شهادت و شجاعت وی در صفین دارد (ص ۲۴۵). زمانی که عبدالله بن بدیل بن ورقاء به دست سپاه معاویه به شهادت رسید عبدالله بن عامر که در گذشته عقد اخوتی با عبدالله داشت عمامه را از سرش برداشت و روی صورت او انداخت. معاویه گفت: بردار. عبدالله گفت بر نمی‌دارم و نمی‌گذارم او را مثله کنی. معاویه گفت: بردار مثله نمی‌کنم و او را به تو می‌بخشم (معلوم می‌شود دیگران را مثله می‌کردند). بعد معاویه با ابراز خوشحالی از این که کیش قوم یعنی قدرتمند سپاه امام را کشته اظهار خوشحالی کرد و نکته مهمی را در ارتباط با تشیع خزاعه گفت: مع ان نساء خزاعه لو قدرت علی ان تقاتلنی فضلا عن رجالها فعلت مردان خزاعه که هیچ، اگر زنان خزاعه هم قدرت جنگ با من داشتند چنین می‌کردند.[۲۲]

ابوشریح خزاعی (خوید بن عمرو) هم در وصف امام علی چنین سروده است: [۲۳]

و هو الذي بفقته يؤدونا عن قحم الفتنة ان تردنا

اشاره به حضور سلیمان بن صرد خزاعی در صفین کردیم. مهم تر از آن فرماندهی چهارهزار نفر از توابع در واقعه عین الورد و نبرد وی با سپاهیان شام و شهادت اوست. در باره وی گفتنی است که نامش یسار بود و رسول خدا(ص) که طبق معمول نام‌های بد را عوض می‌کرد، نام وی را به سلیمان تغییر داد.
5. محمد بن بدیل بن ورقاء خزاعی هم در جنگ جمل بود.[۲۴] او و برادرش عبدالله در صفین شهید شدند. طوسی می‌افزاید که هر دو نمایندگان رسول خدا(ص) به سوی مردم یمن بودند.[۲۵]

نقش فعال خزاعه در جنبش عباسیان

مروری روی رجال برجسته دولت عباسی نشان می‌دهد که خزاعیان و موالی خزاعه که فرقی با اصل قبیله ندارند نقش مهمی در روی کار آوردن عباسیان داشتند. علت آن جز این نبود که اینان از بنی‌هاشم بودند و خزاعیان هم‌پیمان با بنی‌هاشم بودند. سلیمان بن

کثیر خزاعی در رأس شورشیان خراسان بود که مردم را به بنی‌هاشم دعوت کرد. [۲۶] نویسنده شیعی کتاب اخبار الدولة العباسیه چهره‌های زیادی از این قبیله را در صفوف سپاهیان ابومسلم می‌شناساند [۲۷] و در جایی به صراحت آمده است: و کان اول من وافی ابامسلم رجال خزاعه لقریبه من، فانضم الیه منهم خمسة وعشرون، و من طی ستة رجال و من تمیم اثنا عشر رجلا. [۲۸] شروع قیام خراسان بر ضد امویان توسط سلیمان بن کثیر خزاعی بود که فعالیت خود را در سال ۱۱۱ آغاز کرد. بعدها بکیرین ماهان به صحنه آمد و همو بود که وقت مرگ ابوسلمه خلال را جانشین خود کرد. [۲۹]

نصرین سیار هم در خراسان در طرح حمله به حامیان عباسی، نخستین مکانی را که شایسته حمله دید محل خزاعه بود. [۳۰]

این کتاب به عنوان یک منبع شاخص کاملاً نشانگر آن است که خزاعیان در صفوف اصلی جنبش عباسیان به عنوان یک جنبش‌هاشمی و شیعی در آن برهه، بوده‌اند.

مروری بر شخصیت‌های برجسته در دولت عباسی نشان می‌دهد که خزاعیان جایگاه ویژه‌ای در این دولت داشته‌اند و دست کم تا یک صد سال بعد مناصب مهمی را به خود اختصاص داده بودند.

به این امر توجه داشته باشیم که طاهریان خراسان از موالی خزاعه بودند و این نشان از همراهی آنان با عباسیان از زمان انقلاب عباسی در خراسان دارد.

خاندان دعبل بن علی خزاعی

از خزاعیان شاخه‌های مختلفی در نواحی عراق و ایران بوده است. برای نمونه وقتی سخن از دعبل بن علی (۱۴۸-۲۴۶) به میان می‌آید که یک شاعر شیعه است با توجه به نسب وی، می‌توان یک شاخه از این خاندان را که به عبدالله بن بدیل (شهید در صفین) می‌رسد، شناخت. نجاشی (ص ۱۶۱) دعبل را چنین می‌شناساند: دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء (نجاشی: ۱۶۱).

زمانی که در سال ۱۷۳ عباس بن جعفر خزاعی از سوی هارون الرشید برای سه سال به حکومت خراسان رسید، دعبل را به حکومت شهر سمنجان منصوب کرد. [۳۱]

علی بن علی بن رزین هم از علما برجسته و از شاگردان زبده امام رضا بوده است. نجاشی در باره اش گوید: له کتاب کبیر عن الرضا. [۳۲] طوسی هم در رجال [۳۳] از او یاد کرده است.

اسماعیل بن علی بن علی راوی اخبار شیعی برادرزاده همین دعبل است که در بشارة المصطفی (۱۵۸، ۲۰۱، ۱۹۲) چندین روایت از او نقل شده است. نام و نسب این اسماعیل به این شرح در نجاشی (ص ۳۲) آمده است که نشان از ادامه و استمرار تشیع در این خاندان دارد: اسماعیل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی... له کتاب تاریخ الائمة. در این دوره از عالم دیگری از خاندان خزاعه یاد شده است که اربلی به نقل از ابن خشاب، او را عبدالرحمان بن نجبه خزاعی خوانده و در باره وی نوشته است: و کان عارفاً بامر اهل البیت. مورد بحث وی اشعار امام حسین (ع) است. [۳۴]

بدیلیان بیهق

نویسنده تاریخ بیهق ضمن شمارش خاندان‌های معروف نواحی بیهق از خاندان بدیلیان یاد کرده که با توجه به اسامی آنها ظاهراً با شاخه‌ای که ابوالفتوح خزاعی از آنهاست ارتباطی ندارد. نویسنده تاریخ بیهق (ص ۱۳۵) می‌نویسد: «از فرزندان بدیل بن ورقاء خزاعی اند و اجداد پدرم شمس الاسلام از سوی والده، از آن جماعتند و ایشان فضلا و صلحا و علما بوده‌اند. و بدیلیان اسفراین نه از این رهط اند بلکه ایشان از اولاد بدیل بن محمد بن اسد حرشی اسفراینی‌اند.»

سپس شماری از نسل بدیلیان یعنی اقوام مادری پدرش را که از نسل بدیل بن ورقاء هستند، برشمرده است.

خاندان خزاعی نیشابور و ری

خاندان مورد نظر ما که ابوالفتوح مفسر پارس زبان از آنهاست، ما از نسل خزاعیان، بدیلیانی هستند که در نیشابور و ری می‌زیستند. این که چه زمانی آمده‌اند و کی از نیشابور به ری عزیمت کرده در آنجا مسکن گزیده‌اند آگاهی روشنی نداریم. اما مهم آن است که بدانیم سلسله نسب اینان تا بدیل بن ورقاء صحابی رسول الله (ص) چگونه است.

در واقع، رشته نسب ما در انتها به ابوالفتوح رازی خزاعی باز می‌گردد. ما او را به عنوان یکی از زبندگان خزاعیان ری می‌شناسیم و می‌بایست از وی به نسل گذشته او و حواشی آن برسیم.

علامه قزوینی در خاتمة الطبع در شرح حال ابوالفتوح با اشاره به این که حاجی نوری در مستدرک (ج ۳، ص ۴۸۷) ابوالفتوح را از نسل «عبدالله» بن بدیل بن ورقاء می‌داند، آن را خطا شمرده و گوید: بدون شک این فقره از مرحوم محدث نوری با آن تتبع فوق العاده که از او معهود است فقط ناشی از طغیان قلم است که ما بین دو برادر خلط و یکی را به دیگری اشتباه نموده است. [۳۵]

سپس علامه قزوینی با استفاده از شرح حال یکی از خزاعیان که در لسان المیزان آمده کوشیده است تا نسب وی را آشکار کند. در این شرح حال که نسب عبدالرحمن برادر جد ابوالفتوح چنین آمده است: عبدالرحمان بن احمد بن الحسین بن احمد بن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم. [۳۶]

آنچه در این سلسله ناقص است وصل کردن هاشم با بدیل بن ورقاء است. مرحوم قزوینی نامی را که در این میان نهاده، نام نافع فرزند بدیل بن ورقاء است.

این در حالی است که مرحوم محدث نوری نام «عبدالله» را در اینجا نهاده بود.

اما چرا قزوینی با آن مخالفت کرده و آن را طغیان قلم نامیده است؟ دلیل آن این است که ابوالفتوح رازی در یک مورد با ذکر نام نافع بن بدیل او را از پدران خود برشمرده است. این موارد را عسکر حقوقی در کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (ج ۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۶ چاپ کنگره ابوالفتوح) آورده است. در جایی در باره شهدای بفرمعه نوشته: «... و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی و این مرد از پدران ماست». مرحوم قزوینی با اشاره به این نص، نافع بن بدیل را جد اعلا ابوالفتوح می‌داند. [۲۷] شبیه همین مطالب را عسکر حقوقی و اخیراً محمد قنبری تکرار کرده‌اند [۲۸] «شجره‌ای که در منبع اخیر آمده، اشکال دیگری هم دارد که ابوسعید محمد را با ابومحمد عبدالرحمن که برادرند عموزاده دانسته و پدر نخستین را ابوالفتح (بدون اسم) و پدر عبدالرحمن را ابوبکر احمد دانسته که خطاست. در واقع هم ابوسعید محمد و هم عبدالرحمن، فرزندان احمد بن الحسین بن احمد بن ابراهیم... هستند که خواهد آمد. این هر دو برادر، لقب مفید داشته‌اند و البته شهرت عبدالرحمن بسیار بیشتر بوده و شرح حال هر دو در فهرست منتجب الدین هست. اما نسبت به جد اعلا آنان که فرزند بدیل بن ورقاء است، واقعیت آن است که نظر قزوینی هم در باب این که جد ابوالفتوح، نافع بن بدیل بن ورقاء باشد، نادرست است. در واقع، اگر سلسله نسب «عبدالرحمان بن احمد» برادر جد ابوالفتوح که در لسان المیزان آمده از روی منبع لسان المیزان دنبال می‌شد روشن می‌گشت که مرحوم قزوینی نمی‌بایست نام «نافع» را میان نام‌هاشم و بدیل قرار می‌داد.

منبع لسان المیزان چیزی جز کتاب تاریخ الاسلام ذهبی نیست و منبع تاریخ الاسلام ذهبی هم کتاب طبقات الامامیه ابن ابی طی است که او هم اصل خبر خود را به احتمال فراوان از ابن شهر آشوب گرفته است.

نام و نسب عبدالرحمن عموزاده جد ابوالفتوح در متن بشار عواد (ج ۱۰، ص ۵۴۵ ش ۱۴۶) چنین آمده است:

عبدالرحمان بن احمد بن الحسین بن احمد بن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم بن عبدالله بن عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء بن نوفل، ابومحمد الخزاعی النیشابوری الشیعی، نزیل الری.

ذهبی تاریخ درگذشت او را سال ۴۸۵ نوشته است.

اما جد ابوالفتوح ما یعنی ابوسعید محمد که عبدالرحمن پیشگفته برادر اوست، چنین است :

الشیخ المفید ابوسعید محمد بن احمد بن الحسین بن احمد بن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم الخزاعی النیشابوری (مؤلف کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین (ع) (الفهرست منتجب الدین ص ۳۰). منتجب الدین در ص ۱۰۲ ش ۲۶۱ شرح از او یاد کرده اما نسب او را به این تفصیل نیاورده است. فهرست آثارش را آورده و می‌گوید که این فهرست را از طریق سبط او یعنی همین ابوالفتوح ما به دست آورده است.

ابومحمد عبدالرحمن و ابوسعید محمد دو برادر و فرزند احمد بن حسین بن احمد بن... هستند.

در این صورت بر اساس سندی که از کتاب ابن ابی طی در اختیار داریم، ابوالفتوح ما که فرزند علی و او پسر همین ابوسعید محمد است، از نسل عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء است نه از نسل نافع یا عبدالله پسران بدیل بن ورقاء. اما این که چرا ابوالفتوح در عبارت پیشگفته، گفته است که نافع از پدران ماست، به راحتی قابل توجیه است. نافع از شهدای عصر رسول (ص) است و ابوالفتوح که به این امر افتخار می‌کند، او را از پدران خود خوانده، یعنی از اجدادی که در خاندانش هستند. درست همان طور که علما به صراحت گفته‌اند که ابراهیم عمویش را پدر نامیده است. عبارت اینجا، حتی از آن هم بیشتر قابل تأویل است.

خزاعیان: نیشابوری یا رازی

مرحوم قزوینی در همان شرح حال ابوالفتوح، به درستی نوشته است که خزاعیان مورد نظر ما به بدیلیان مشهور نبوده‌اند و این لقب شاخه دیگری از همین خاندان بوده که نویسنده تاریخ بی‌هق از آنان یاد کرده است.

از آنچه از فهرست منتجب الدین و خزاعی‌ها قرن پنجم و ششم به دست می‌آید مسکن اصلی این جماعت نیشابور بوده و رازی لقب دوم آنان است. بنابراین می‌توان گفت که محل زندگی آنان نیشابور بوده و در این اواخر، قرن چهارم یا پنجم، به تدریج به سمت ری آمده‌اند.

انگیزه آمدن آنان هم به ری می‌تواند قوت تشیع در این شهر و مرکزیت فرهنگی و علمی آن باشد. به هر روی این خاندان برای تشیع احساس مسؤلیت می‌کرده و با توجه به مرکزیت ری، بهتر می‌توانسته است برای تشیع و تبلیغ آن تلاش کند.

باید توجه داشت که چهره‌های این خاندان که از علما بودند معمولاً برای تحصیل علم به خصوص دانش حدیث به بسیاری از شهرها سفر می‌کردند. در باره عبدالرحمن بن احمد آمده است: سمع ببغداد.. و رحل الی الشام و الحجاز و خراسان. [۳۹]

قزوینی هوشیارانه در باره سکونت خزاعیان در نواحی نیشابور نوشته است:

و مخفی نماناد که از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی مذکور، عده کثیری از خاندان‌های عربی الاصل که بعدها به طول اقامت در یاران و خلطه و آمیزش با ایرانیان، به کلی ایرانی و زبان‌شان فارسی شد، در قدیم الايام از جزیره العرب به ایران مهاجرت کرده و در نقاط

شمالی ایران در نواحی نیشابور و سبزوار و ری و غیره سکنا گزیده‌اند. [۴۰]

وی همانجا می‌گوید که از این خاندان بلند، قدیمی ترین کسی را که می‌شناسیم جد پدر ابوالفتوح ابوبکر احمد است که منتجب الدین او را از شاگردان سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی می‌داند و نوشته‌هایی هم دارد. منتجب الدین می‌گوید که اخبار

وی را از طریق ابوالفتوح به دست آورده است. وی برادری هم با نام ابوالفتح محسن داشته است که منتجب الدین شرح حال او را هم آورده است. اما از بالاتر از آنها آگاهی نداریم و نمی‌دانیم عالم بوده‌اند یا نه. [۴۱]

چنین خاندانی که اینچنین به تشیع علاقمند بوده و فرزندشان شاگرد علمای درجه اول شیعه در بغداد بوده، نمی‌تواند افرادی عادی و غیر تحصیل کرده باشند. دست کم در بادی امر چنین به نظر می‌آید. بسا بعدها شاهدی بر این امر به دست آید. نام تعدادی از خزاعیان عالم و واعظ این دوره را در الفهرست منتجب الدین می‌توان یافت که برخی پیش از ابوالفتوح و کسانیک از نسل پس از وی از جمله برادر زاده او «ابوسعید احمد بن محمد بن احمد» است که منتجب الدین او را «ابن اخي الشيخ الامام جمال الدين ابوالفتوح» معرفی کرده است. [۴۲]

تنها به اجمال اشاره کنم که تا به امروز بخشی از عرب‌های خراسان را به نام عرب خزاعی می‌شناسیم که بی‌گمان از نسل همان خزاعه معروف است.

خزاعه در عراق و لبنان

بخش بزرگی از طوایف خزاعه در قرون بعد در عراق مستقر شدند و چنان که می‌دانیم این جماعت در جنوب عراق به صورت عشایری زندگی کرده و شیعه بودند. این گروه را خزاعل و منسوب به آنان را خزعلی می‌خوانند. به نقل منابع نسب شناسی، خزعل نوعی تحریف در کلمه خزاعه است و به هر روی ریشه خزاعل که در دیوانیه عراق ساکن هستند و شمار فراوانی در حاشیه فرات زندگی می‌کنند از همان قبیله خزاعه قحطانی است. نیز گفته شده است که نسب معظم این گروه به دعبل بن سلمان بن مسرد (کذا!) خزاعی می‌رسد [۴۳] کحاله نوشته است که اصل اینان از خزاعه و جدشان علی بن دعبل خزاعی است و نسب او به سلیمان بن صرد خزاعی می‌رسد. وی می‌افزاید اینان نخستین عشایری بودند که در جنوب عراق ساکن شدند [۴۴] همو به نقل از منبعی دیگر [۴۵] افزوده است که اینان دختران خود را تنها به کسی از خزعلی‌ها یا از علوی‌ها می‌دهند و حتی اگر بزرگترین افراد از کوچکترین دخترانشان خواستگاری کنند دختر به او نمی‌دهند. جماعت اینان پس از آن که حکومت عثمانی حسن پاشا - که از همین گروه بود - را به حکومت بغداد گماشت در اطراف فرات پراکنده و مستقر شدند. [۴۶]

در حال حاضر هم قبیله خزاعه یکی از قبایل بسیار مهم عراق است که نقش تعیین کننده در سرنوشت سیاسی این کشور می‌تواند داشته باشد. بر اساس اخبار درج شده در سایت‌ها، در مورخه 4/10/2005 رؤسای قبیله خزاعه با ابراهیم الجعفری نخست وزیر عراق دیدار داشتند.

جماعتی از خزاعه از عراق به ایران آمدند و در شهرهای جنوبی پراکنده شدند. اینان به جز خزاعه ای هستند که در قرن اول و دوم پس از فتوحات در شهرهای مرکزی ایران و خراسان ساکن شده‌اند. گفتنی است شهری در فلسطین با نام خزاعه وجود دارد که بر اساس آنچه گفته شده است، شعبه ای از خزاعه در آن اسکان یافته و لذا به این نام نامیده شده است. این شهرک در بیرون خان یونس شرقی قرار دارد و اخبار مربوط به آن را در سایت‌های فلسطینی فراوان می‌توان ملاحظه کرد.

خزاعه در بعلبک

جماعتی از خزاعه به بعلبک رفته و تشیع را در آنجا گسترش دادند. از آن جمله آل حرفوش هستند که به نوشته نویسنده تاریخ بعلبک نسب آنان به حرفوش خزاعی قحطانی می‌رسد که در اصل از خزاعه عراق هستند. حکومت در بقاع لبنان و بعلبک برای سه قرن متوالی در اختیار آل حرفوش بوده است. یک نقل حکایت از آن دارد که حرفوش خزاعی یکی از فرماندهان فتوحات بوده است که ابوعبیده جراح وی را فرمانده فتح بعلبک کرده و نسل وی در آن ناحیه مانده و از امرای آن دیار شده‌اند. [۴۷]

اما روشن است که این حرفوش مربوط به زمان ابوعبیده جراح نبوده و به دوره‌های متأخر باز می‌گردد. اما تردیدی نیست که میان آل حرفوش خزاعی با خزاعه عراق پیوندی استوار بوده است. نویسنده کتاب قبیله خزاعه فی الجاهلیة و الاسلام - که خود حرفوشی است - از پدرش که نسابه بوده نقل می‌کند که او آل حرفوش را از خزاعه می‌دانسته است (همان، ص ۱۲۰). جماعت یاد شده سالها با دولت عثمانی درگیر بودند و بارها و بارها مورد فشار و حمله آنان قرار گرفتند. به نظر می‌رسد که یکی از کلیدهای اصلی تشیع لبنان را باید در میان همین آل حرفوش خزاعی جستجو کرد.

نزاع دولت عثمانی با خزاعه عراق هم بسیار طولانی بوده و یکی از محلات اصلی استقرار خزاعه در حله بوده است. بنابراین تشیع حله هم به نوعی با تشیع خزاعه در پیوند با یکدیگر است. شرحی طولانی از درگیریهای دولت عثمانی را با خزاعه در حله و نواحی آن نویسنده کتاب قبیله خزاعه فی الجاهلیة و الاسلام (صص ۱۳۱ - ۱۳۴) آورده است. نویسنده یاد شده اشاره ای به مهاجرت‌های خزاعه به ایران ندارد.

[1] طبقات المحدثین باصهبان، ج ۲، ص 34

[2] در باره چهره‌های برجسته این خاندان که دست کم تا قرن سوم در زمره علما و محدثان شیعه بودند بنگرید به: میراث مکتوب شیعه، ص ۶۸، مدخل ۱. گفتنی است که این خاندان از موالی طایفه شیعی بنی‌اسد بودند

- [3] نقض، ص ۱۹۸ .
- [4] الفهرست منتجب الدين، ص ۳۶ .
- [5] تفصيل اين خبر را بنگريد در: انساب الاشراف، 1/72 .
- [6] بنگريد: قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام، ۱۰۷ .
- [7] قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام، ص ۱۱۷ .
- [8] سبل الهدي و الرشاد: ۲۰۳/۵ .
- [9] الاصابه: ۱۶۴/۱ .
- [10] تاريخ يعقوبي، ۱۵۷/۲ .
- [11] تاريخ الطبري: ۲۶۹/۴ .
- [12] معجم قبائل العرب: ۳۳۹/۱ .
- [13] الجمل: ۱۷۱ .
- [14] وقعة صفين : ص ۲۸۱ .
- [15] وقعة: ۲۰۵ .
- [16] وقعة: ۲۳۳ .
- [17] المحبر: 490 :
- [18] جمهرة انساب العرب، ص ۲۳۸ .
- [19] بنگريد: يعقوبي : 157.۲ :
- [20] الجمل مفيد: ۵۰ .
- [21] الجمل: ۲۳۱ .
- [22] وقعة صفين: 247 :
- [23] وقعة صفين: ۲۸۲ .
- [24] الجمل مفيد: ۵۰ .
- [25] رجال طوسي: ص. 49 .
- [26] يعقوبي: ۲ : ۲۱۹ .
- [27] اخبار الدولة: ۲۲۰. در اين صفحه در ميان اسامي هفتاد نفر از دعوات آنان در بلاد مختلف، نام ده نفر از خزاعه ديده مي شود.
- [28] اخبار العباسية الدولة، ص ۲۷۴، و بنگريد به المحبر: ص ۴۶۵ که خزاعيان از ميان نقباي عباسيان را مي تواند در آنجا ملاحظه کرد)
- [29] يعقوبي، 2/319 :
- [30] اخبار الدولة : ص ۲۷۵ .
- [31] معجم البلدان: ۲۵۲/۲ .
- [32] نجاشي: ۲۷۷ .
- [33] رجال، ص ۳۶۰ .
- [34] كشف الغمه: ۲۴۵/۲، بحار، 75/122 :
- [35] خاتمة الطبع تفسير ابوالفتوح، ص ۶۱۶ .
- [36] لسان الميزان، ج 3، ص ۴۰۴ .
- [37] خاتمة الطبع، ص ۶۱۶ - ۶۱۷ .
- [38] ابوالفتوح رازي، گوشه هايي از زندگي و برگه هايي از تفسير ابوالفتوح رازي (ص ۱۷ - ۱۸) .
- [39] تاريخ الاسلام ذهبي: سال ۴۸۵، ص ۵۴۵ .
- [40] خاتمة الطبع تفسير پنج جلدي ابوالفتوح چاپ مجدد در: بزرگان ري، بخش اول، ص ۶۴ چاپ كنگره حضرت عبدالعظيم، 1382 .
- [41] بنگريد: بزرگان ري، ص ۶۵ - ۶۶ .
- [42] الفهرست، ص ۳۷، ص 24 .
- [43] القبائل العراقية - يونس السامرائي، بغداد ۱۹۸۹ - : ۲۰۷/۱ .
- [44] معجم قبائل العرب: ۳۴۰/۱ .
- [45] عامان في الفرات، عبدالجبار فارس، ص ۸۲ .
- [46] معجم قبائل العرب: ۳۴۰/۱ .
- [47] بنگريد: دواني القطوف في تاريخ بني معلوف، ص ۱۵۵، تاريخ بعلبك، ميخائيل الوف البعلبكي، ص ۸۶، تاريخ بعلبك؛ حسن عباس نصرالله، ص. 1/224 .